

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث راجع به کیفیت اطاعت و انقیاد در آیات قرآن بود، عرض شد که انقیاد انحصار به ذات پروردگار دارد و آن شخصی که کلام او کلام پروردگار باشد و سخن او سخن پروردگار باشد که در آیات قرآن تعبیر به فصل و عدم نطق از هوی و وحی شده، به این تعابیر راجع به انبیاء و مرسلین صحبت شده است. بالتبلیغ اطاعت و انقیاد از آنها اطاعت و انقیاد از پروردگار تلقی می‌شود بدون هیچ‌گونه میز و خلأ و نقصان و تنزل مرتبه.

لذا در آیه شریفه دارد که **وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكْلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا...** ﴿الشوری، ۵۱﴾ کلام و تکلم از ناحیه پروردگار به واسطه وراء حجاب‌های مادی و ظاهری است یا به واسطه ارسال رسل، یعنی یا بلاواسطه یا مع الواسطه، به عبارت دیگر یا به واسطه عقل متصل یا به واسطه عقل منفصل.

در آیات متعددی از قرآن اطاعت و انقیاد را مختص علم می‌داند، در جلسه گذشته عرض شد که آیاتی در این زمینه داریم **وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا** ﴿الإسراء، ۳۶﴾ متابعت از غیر علم از نظر شرع منتهی است پس بنابراین متابعت باید از علم باشد. اگر ما این آیه را در کنار آیاتی که انحصار اطاعت را از پروردگار می‌داند قرار بدهیم این دستگیر می‌شود که متابعت در اصل باید به ذات اقدس الهی برگردد منتهی وسیله و رابط برای وصول یا رسول است و یا علم است، شخص خودش به مقام علم برسد نه به مقام وهم و ظن و تخیل و اوهام. این مربوط به مقام علم است. یا اینکه فرض کنید که ... **إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى** ﴿النجم، ۲۳﴾ ببینید در اینجا نهی متابعت از ظن را معلول برای علت ذیل آیه قرار داده است که **وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى** پس هدایت از ناحیه پروردگار مساوی با علم است.

زیرا معادل با اتباع ظن، عدم اتباع ظن است، عدم اتباع ظن به حمل شایع صنایی مساوق با علم است، پس در اینجا از یک ناحیه **إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ** نهی شده است و از ناحیه دیگر متابعت با علم اثبات شده است. و چون **و لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى** به عنوان معادل با فقره اول قرار گرفته است از اینجا روشن می شود که مجیء هدایت مساوق با علم است که همان اطاعت و انقیاد از پروردگار باشد. و در این زمینه آیات خیلی زیاد است، دیگر نیازی به گفتن و بحث کردن در اینجا نیست. **أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ... ﴿الرعد، ۱۹﴾... قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ ﴿الزمر، ۹﴾** و امثال ذلك.

دسته سوم که بسیار آیات مهمی هست آیاتی است که متابعت از احسن و طریق احسن را توصیه می کند، ... **فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿الزمر، ۱۷﴾ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ ﴿الزمر، ۱۸﴾** این آیه شریفه می فرماید که اساس و اصل تبعیت و انقیاد براساس متابعت احسن است و متابعت احسن در اینجا معیار برای تبعیت است، به نحوی که مشرکین در قبال این آیه نمی توانند دلیل دیگری اقامه کنند، یعنی اگر آنها بگویند که اطاعت از خدایان، عبادت خدایان احسن است، اگر می توانستند بگویند خب می گفتند ولی نمی توانند بگویند. بله می گفتند که آنها ما را دعوت به رفض آلهه می کنند، رفض؟ می کنند... **تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرَكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا... ﴿هود، ۸۷﴾** یعنی فقط بحث بحث تقلید است نه بحث متابعت احسن، متابعت احسن اگر پیش بیاید بحث تقلید دیگر در اینجا معنا ندارد. پس اینها متوسل به شعار می شوند نه این که دلیل بیاورند، می توانند بگویند نه آقا این راه راه احسن است، همان بحثی که امروزه مطرح می کنند، طریق احسن این طریق است.

در آیه دیگر می فرماید که... **وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا ﴿النساء، ۸۷﴾** کدام کلام از کلام الهی احسن است؟ پس بنابراین همان طوری که طبق آیات قرآن داریم که... **فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿الزمر، ۱۷﴾ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ** منظور کتاب الهی است پس بناءً علی هذا متابعت از احسن با متابعت از علم و انقیاد از علم و با متابعت از دستورات الهی، همه در یک نسق قرار می گیرد یعنی انقیاد انسان باید براساس دستورات الهی باشد و از آن طرف انقیاد نسبت به علم، آن ملزم و نسبت به غیر علم، مرجوح و باطل است و ظن است و از طرف دیگر متابعت از احسن که لازمه انقیاد از علم است، آن بر متابعت غیر احسن ترجیح دارد به ترجیح الزامی، **فَبَشِّرْ عِبَادِ** هم شامل ما نحن فیه می شود. آیات دیگری هم در زمینه متابعت احسن داریم.

بناءً علی هذا علم عبارت است از احسن و احسن عبارت است از علم و هر دوی اینها عبارت

است از دستور پروردگار. در همین زمینه به لحاظ این قضیه داستان حضرت ابراهیم علیه السلام هم در اینجا خودش را نشان می‌دهد. در داستان حضرت ابراهیم می‌فرماید **يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا** ﴿مریم، ۴۳﴾ من از ناحیه پروردگار به علمی آگاه هستم که تو از آن آگاه نیستی، بر این اساس **فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا** باید از من اطاعت کنی که در اینجا متابعت از اعلم مطرح است. اعلم به عنوان چیست؟ به عنوان احسن. یعنی در آن اموری که فرد خبیر است نسبت به آن امور، انسان به حکم عقل باید **فَبَشِّرْ عِبَادِ...** باید متابعت از احسن را بکند، احسن به عنوان احد الطریقین، رأی قاصر و رأی عالم، رأی جاهل و...، احسن بین الرأیین و القولین کدام است؟ رأی عالم است، حالا ممکن است در یک قضیه‌ای بگویند رأی من بهتر است و بین خود و بین خدا رأی خودش را بهتر و راجح بداند ولی نه، در آن مسئله‌ای که نسبت به آن مسئله جاهل است ولیکن عالم در آن قضیه قرار دارد. پس ببینید باز در اینجا مسئله متابعت جاهل از عالم براساس احسنیت است، یعنی آن نسبت به این ترجیح دارد و باید به این کیفیت قرار بگیرد.

مستفاد از کلمات و آیات قرآن این است که در دین مقدس اسلام اطاعت و انقیاد منحصر است در طریق احسن، حالا ما باید ببینیم که طریق احسن و روش اصلح در متابعت و در تشکیل مجتمع به چه روشی گفته می‌شود؟ نسبت به قرآن مسئله روشن شد، آیات قرآن عرض شد که انقیاد را منحصر در اطاعت از پروردگار می‌داند و از رُسل که آنها بالتبع همان افراد برگزیده خدا هستند. و در مرتبه دوم وجوب متابعت را نسبت به علم می‌داند و حضرت ابراهیم بر اساس تحقق علم در او و عدم تحقق در عم خود، او را ملزم می‌کند به وجوب اطاعت بر اساس تحقق علم. و در ناحیه سوم متابعت از طریق احسن مورد توجه و مورد خواست خدای متعال است.

ممکن است در اینجا این سوال پیش بیاید که راه تشخیص علم چیست؟ راه تشخیص علم مسلّم است، یعنی راه تحقق علم مسلّم است، علم راه خاصی ندارد، اگر هر فردی نسبت به یک مسئله‌ای علم پیدا کرد حجیت علم ذاتی می‌شود، نسبت به یک مسئله‌ای قطع پیدا کرد ولو اینکه قطعش قطع نافذی نباشد و مصاب نباشد ولی حجیت قطع ذاتی است و آن طریق خاصی ندارد برای رسیدن به علم و عدم رسیدن به علم، بلکه بین تحقق علم و بین ظن قرین با علم خیلی تفاوت است که انسان چه راهی را انتخاب کند تا آن راه او را به علم برساند؟ در بسیاری از موارد آن حکمی که برای او حاصل شده است آن حکم علمی نیست حکم ظنی است این را با علم اشتباه می‌گیرد، اشتباهی که او بین علم و بین ظن می‌گیرد اشتباه او نه از باب اسقاط حجیت علم است بلکه از باب عدم تحقق علم است،

و ظن را به جای علم گرفتن است، لذا می‌بینیم با کمترین شبهه و دلیلی علم او ساقط می‌شود. بنده یک فردی را می‌شناختم که مدعی بود از مرحوم آقا به مطالب بهتر می‌رسد و بهتر رسیده و مسائلی را درک می‌کند که ایشان درک نمی‌کردند! من یک شبهه مطرح کردم آیا شما احتمال نمی‌دهید که ایشان می‌دانستند ولی در عین حال به خاطر مصالحی غیر از این گفتند؟ گفت بله. گفتم پس علم شما کلاً علم شد، تمام شد. ببینید واقعا آن شخص خودش را اعلم می‌دانست، جدا عرض می‌کنم ها! شوخی نمی‌کنم! ولی با کمترین شبهه می‌بینید ساقط شد، معلوم است این علم نبوده تخیل بوده، علم آنی است که هزار دفعه هم بگویید می‌گوید نه، آن سرچایش است و بر نمی‌گردد.

حالا صحبت در این است که متابعت از رسل و انبیاء الهی در مرتبه علم است یا در مرتبه ظن و گمان است؟ وقتی که انسان به این نقطه برسد که کلام این فرد پروردگار است و عمل او عمل و فعل پروردگار است و عقیده او رأی پروردگار است، اگر شخص به این نقطه برسد آیا متابعت از او متابعت از علم است یا متابعت از ظن است؟ ولو اینکه نفهمد، این متابعت از علم می‌شود. چرا؟ چون علم نسبت به حجیت نه علم نسبت به محتوا، آنچه که ملاک است این است که انسان در مقام عمل نسبت به فعل و عمل او حجت تامه داشته باشد و این دارد. بر همین اساس صحبت در این است که اگر فرد از هر راهی به علم برسد خب علم برای او حجت می‌شود. حالا اگر نسبت به این قضیه خودش به علم نرسید، آن موقع در مقام عمل باید برای او حجت در ناحیه عمل محرز باشد، آن حجت چه فردی می‌تواند باشد؟ آن فردی که شخص در رجوع به او به حجیت تامه رسیده باشد. انشالله از فردا شب بحث ما راجع به افرادی است که آن افراد از نقطه نظر ادله شرعی به مرتبه‌ای هستند که کلام آنها حجیت دارد مانند کلام پروردگار و مانند کلام مرسلین.

با این کیفیتی که داریم بیان می‌کنیم مثل اینکه تکلیف قضیه معلوم است،

جواب: فقیه؟ داریم آقا، داشتیم.

سوال:؟

در همان صائناً لنفسه دم شتر به زمین می‌رسد آقا جان! همین طوری یک فاما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه شنیدیم! حافظاً لدینه مخالفاً علی هواه، اوه اوه اوه! چند شب پیش یک قضیه برایتان تعریف کردم سید یزدی و آقا میرزا محمد تقی شیرازی، بفرمایید حالا کدام یکی از اینها مخالفاً علی هوئی بودند؟ هم آن می‌گوید من مخالفاً علی الهوی هستم، آن بنده خدا نمی‌گفت من مخالفاً علی الهوی هستم، آن که دارد رساله می‌دهد، آن که دارد خودش را مطرح می‌کند، آنی که مسئولیت حفظ دماء و

اعراض و نفوس و اموال مسلمین را متعهد شده و دارد می گوید من مخالفاً علی هوی هستم این است؟ مسئله این است؟

فوت مرحوم آقای حکیم بود ما در یک مجلس فاتحه‌ای در طهران شرکت کرده بودیم آن منبری این را می خواند و اما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه... و چه و چه، بعد شروع کرد اینها را همه را منطبق بر آقای حکیم کردن. خلاصه خدا رحمت کند مرحوم آقای حکیم را، تا حدودی آدم چیزی بود اما نه اینکه مخالفاً علی هوی، در یک مجلسی که در نجف بعد از آقا سید ابوالحسن اصفهانی تشکیل شد در آن مجلس کسی گفته بود که آقا شما نمی دانید که آقای حاج شیخ حسین حلی اعلم است و باز در عین حال مسئله خودتان را مطرح می کنید؟ ایشان هیچ جواب نداده بودند. مرحوم آقا می فرمودند مسئله اعلمیت آقا شیخ حسین حلی بر آقای حکیم اظهر من الشمس بود در نجف، اظهر من الشمس بود و خود اطرافیان آقا شیخ حسین حلی برای مرجعیت ایشان اقدام می کردند ولی آقای حکیم و اطرافیانش مرجعیت را گرفتند. وقتی گرفتند آقا شیخ حسین حلی گفت از این به بعد اقدام برای مرجعیت من شرعاً حرام است. نگاه کنید چقدر مرد بزرگی بود! چقدر مرد بزرگی بوده! مثل اینها دیگر کجا پیدا می شوند؟ در حالی که قطعاً اعلم بود از آقای حکیم، تقریراتشان را نگاه کنید ربطی ندارند به همدیگر، نائینی را که استادش بود می مالد می گذارد کنار! و اما کلام محقق نائینی فیه اشکالات اثنی عشر! دوازده تا شروع می کند یک دو سه چهار...، خیریت بود ولی می گوید از این به بعد دیگر شرعاً حرام است. چرا؟ چون اقدام برای مرجعیت ما مقابله با مرجعیت یک فقیه است و این بر اسلام ثلمه وارد می کند، لذا کشید کنار، کشید کنار و بعد هم رفت در مجلس استفتاء آقای حکیم به استفتاء آنها جواب می داد، اینقدر! خیلی است آقا! چه کسی می تواند این کارها را بکند؟ در عین حال این مرد بزرگ وقتی به این روایت می رسید می گفت کجا ما می توانیم به این مقام برسیم؟ همین من کان من الفقهاء...، این با این بی هوایی اش گفت کجا ما می توانیم به یک همچین مقام هایی برسیم؟ کجا می توانیم؟

حالا یک صائناً لنفسه شما شنیدید و یک مخالفاً علی هوی و تمام شد؟ چیست آقا بیاید معنا کنید تا ببینیم چند نفر در غریب می مانند؟ چند تا می مانند؟ علی می ماند و حوضش، این حرفها چیست؟ امام صادق نعوذ بالله همین جوری که حرف نمی زند! کلام امام صادق باید روی کلمه کلمه اش حساب کرد! باید دید منظور امام صادق از هوی چیست؟ آن هوایی که ان الشرک لاجفی علی بن آدم من نملة سوداء فی حجر سوداء فی الليل المظلم! این را امام صادق دارد می گوید که و

اما من كان من الفقهاء...! این طوری است قضیه و مسئله. البته خب حالا ما وقتی که نسبت به مراتب بحث بشود راجع به این مسئله هم بالاخره صحبت می کنیم، ولی اساس قضیه بر این است که ریشه‌ای صحبت بشود و آنچه را که مورد نظر شارع است آن را بخواهیم بگوییم. اصل و اساس بر ریشه‌ای بودن بحث است، بعد آن وقت دیگر در مقام تنازل و اینها، دیگر دستان باز است برای اینکه هر کسی را بتوانیم جولان بدهیم در قضیه. حالا اصل قضیه معلوم بشود که می خواهیم چه کنیم؟

امروز داشتیم راجع به ملکات و مراتب ثبوتیه عارف کامل خطبه‌ای از امیرالمومنین... آبروریزی است، این را باید امثال افرادی ببینند شرح بدهند که مثل خود امیرالمومنین رسیده باشند به این مرتبه‌ای که بدانند که حقیقت نجوا چگونه است؟ کیفیت انس به چه نحو است؟ و مدرکات در آن مرتبه چگونه تحقق پیدا می کند؟ آنها باید...، خلاصه ما در یک وضعیتی هستیم که طرف، امام صادق است، این خیلی دست و پای ما را می بندد، هم باز می کند و هم...! خلاصه با امام صادق شوخی نمی شود کرد، با همه شوخی کنیم...! طرف امام صادق است و امام زمان است و نمی شود کوتاه آمد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد